جلسه 540

شنبه 04/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به حمل مطلق بر مقید بود. عرض کردیم که تارة خطاب مطلق و خطاب مقید مختلفین هستند از حیث نفی و اثبات. مثلا خطاب مطلق می گوید أعتق رقبة، خطاب مقید می گوید لاتعتق رقبة کافرة. در اینجا حمل می کنیم مطلق را بر مقید، می گوئیم أعتق رقبة لیست بکافرة.

صورت ثانیه جائی است که خطاب مطلق و مقید متوافقین باشند از حیث نفی و اثبات. مثلا خطاب مطلق می گوید أعتق رقبة، خطاب مقید می گوید أعتق رقبة مؤمنة. هر دو خطاب امر هستند. یا فرض کنیم هر دو خطاب نهی باشند، لا تکرم الفاسق، لاتکرم الکاذب. هر دو متوافقین هستند.

در اینجا تارة خطاب مطلق شمولی است و تارة بدلی است.

اگر خطاب مطلق شمولی باشد مثل اینکه همین مثال لاتکرم الفاسق که مطلق شمولی است، یا خطاب اکرم العالم که مطلق شمولی است، در این صورت ما وجهی ندارد که این خطاب مطلق را تقیید بزنیم. چون مثبتین هستند. اکرم العالم با اکرم الفقیه با هم مثبتین هستند و تنافی ندارند. یا لاتکرم الفاسق با لاتکرم الکاذب، با هم متوافقین هستند. لاتکرم الفاسق اثبات می کند حرمت اکرام مطلق فاسق را، لاتکرم الکاذب خصوص کاذب را هم بطور خاص اثبات می کند که اکرامش حرام است. با هم تنافی ندارند تا ما مجبور بشویم عرفا برای حل تعارض بدوی بین این دو خطاب جمع عرفی کنیم و تقیید بزنیم اطلاق خطاب مطلق را.

بله گاهی این خطاب مقید مفهوم مخالف دارد. مثل اینکه جمله وصفیه ای است که معتمد بر موصوف است که ما قبلا گفتیم مفهوم دارد، مثل اکرم العالم، اکرم العالم العادل. اکرم العالم العادل ذو لسانین است، هم لسان منطوق دارد و هم لسان مفهوم مخالف دارد. ولذا این بازگشتش به صورت اولی است، یعنی خطاب اکرم العالم العادل می گوید لایجب اکرام العالم الفاسق فی الجملة. فی الجملة اکرام عالم فاسق واجب نیست، چون مفهوم اکرم العالم العادل به عنوان مفهوم وصف مفهوم فی الجمله است نه مفهوم بالجمله. اگر می فرمود إنما یجب اکرام العالم العادل که مفهوم حصر است، او مفهوم بالجمله است، مفهومش این می شود که لایجب اکرام العالم الفاسق مطلقا سواء کان هاشمیا أم لا. یا اگر جمله شرطیه بود که إن کان العالم عادلا فأکرمه، به نظر مشهور این هم مفهوم بالجمله دارد، إن لم یکن العالم عادلا فلایجب اکرامه مطلقا ولو کان هاشمیا. اما مفهوم وصف فی الجمله است، اکرم العالم العادل می فهماند که عالم فاسق واجب الاکرام نیست مطلقا، چون اگر عالم فاسق مطلقا واجب الاکرام بود قید اکرم العالم العادل لغو می شد. چون چرا نفرمود اکرم العالم بلکه فرمود اکرم العالم العادل؟ ولی ممکن است عالم فاسق با یک قید دیگری کما لو کان هاشمیا واجب الاکرام باشد. پس مفهوم اکرم العالم العادل مفهوم فی الجمله است، می فهماند که عالم فاسق همه جا وجوب اکرام ندارد، اما بعضی جاها که متصف به یک وصف آخری هست مثل هاشمی بودن، ممکن است وجوب اکرام داشته باشد. خب این مفهوم وصف باعث می شود که ما خطاب اکرم العالم را تقیید بزنیم.

منتهی یک اشتباهی که در کلام مرحوم آقای خوئی پیش آمده این است که فرموده حمل می کنیم اکرم العالم را بر عالم عادل. می گوئیم اکرم العالم بخاطر مفهوم وصف حمل می شود بر اکرم العالم العادل.

در حالی که این اشتباه است. وقتی که مفهوم وصف فی الجمله بود، شما چطور حمل می کنید خطاب اکرم العالم را بر عالم عادل، وعالم فاسق را از اطلاق اکرم العالم خارج می کنید؟ قدر متیقن این است که عالم فاسقی که هاشمی نیست او خارج است. مفهوم وصف وقتی فی الجمله بود باید قدر متیقن گیری بکنیم. قدر متیقن این است که عالم فاسقی که هیچ امتیاز دیگری ندارد، هاشمی نیست مثلا، او از تحت اطلاق اکرم العالم خارج است، اما نسبت به عالم فاسق هاشمی ما به اطلاق اکرم العالم می توانیم تمسک کنیم.

حتی در جائی که ما قدر متیقن نداشتیم، باز مشکل تعارض داخلی پیش می آید. یعنی ما می فهمیم اکرم العالم نسبت به عالم فاسق یک قیدی خورده است، اما آن قید چیست؟ عالم فاسق غیر هاشمی خارج شده است یا عالم فاسق هاشمی خارج شده است، نمی دانیم. اکرم العالم العادل به ما می گوید ایها الناس عالم فاسق همه جا وجوب اکرام ندارد. اما ممکن است بعضی جاها وجوب اکرام داشته باشد. قدر متیقن اگر نداشتیم ما علم اجمالی پیدا می کنیم به اینکه اکرم العالم یک تقییدی خورده است، اما مقیدش چیست نمی دانیم.

آنوقت ما می دانیم اکرم العالم نسبت به عالم فاسق یک قیدی خورده است، حالا فرض کنید یک عالم فاسق هاشمی داریم و یک عالم فاسق غیر هاشمی، می دانیم یکی از این دو فرد خارج شده است از اطلاق اکرم العالم، اما کدام ها خارج شده اند؟ اگر قدر متیقن نداشتیم می شود علم اجمالی. اصالة الاطلاق در اکرم العالم می گوید بگو هر دو خارج نشده اند، چون علم اجمالی داری یکی از این دو عالم فاسق خارج شده اند، بیشتر از اینکه علم اجمالی نداری. عالم عادل وجوب اکرام دارد، او هیچ، این دو عالم فاسق که یکی شان هاشمی است و یکی شان غیر هاشمی، علم اجمالی پیدا می کنی که یکی از این دو وجوب اکرام ندارد. چون اگر بنا بود هر دوی اینها وجوب اکرام داشتند قید عادل می شد لغو. چون آنوقت دیگر همه عالمها وجوب اکرام داشتند، چرا گفت اکرم العالم العادل. علم اجمالی پیدا می کنی که یکی از این دو عالم فاسق وجوب اکرام ندارند یا عالم فاسق هاشمی و یا عالم فاسق غیر هاشمی، وقدر متیقنی هم که در بین نیست. اما اصالة الاطلاق اکرم العالم می گوید شما که علم اجمالی داری یکی از این دو فرد از اطلاق خارج شده است، مبادا دست از اصالة الاطلاق نسبت به هر دو فرد برداری. نه، اصالة الاطلاق می گوید بگو انشاءالله فقط یکی از این دو فرد خارج شده است هر دو خارج نشده اند. آنوقت حجت اجمالیه پیدا می کنی که یا اکرام این عالم فاسق هاشمی واجب است و یا اکرام آن عالم فاسق غیر هاشمی. طبق این حجت اجمالیه باید انسان عمل کند و احتیاطا هر دو را اکرام کند.

یک فرضی را بیان کنیم که اکرم العالم العادل فقط علم اجمالی درست می کند که یکی از این دو عالم فاسق واجب الاکرام نیست نه اینکه محرم الاکرام است. اگر علم اجمالی پیدا می کردیم که یکی از این دو عالم فاسق محرم الاکرام است، اصالة الاطلاق هم می گفت بگو یکی از این دو فرد واجب الاکرام است، می شد دوران الامر بین المحذورین. اما ما خطاب اکرم العالم به ما می گوید که علم اجمالی پیدا می کنی که یکی از این دو عالم فاسق یا عالم فاسق هاشمی یا عالم فاسق غیر هاشمی یکی از این دو واجب الاکرام نیست. بیشتر از اینکه نمی گوید. چون اگر هر دوی اینها واجب الاکرام بودند پس عالم عادل وفاسق فرقی نمی کند، چرا مولا گفت اکرم العالم العادل. معلوم می شود یکی از این دو عالم فاسق واجب الاکرام نیست. اصالة الاطلاق اکرم العالم می گوید ولی یکی از این دو تای لابعینه حجت داری که واجب الاکرام است. حجت اجمالیه بر وجوب اکرام احدهما است. باید احکام علم اجمالی را بار کنیم و احتیاطا هر دو را اکرام کنیم بخاطر احتیاط در موارد حجت اجمالیه.

سؤال وجواب: مفهوم اکرم العالم العادل می گوید عالم فاسق در همه موارد وجوب اکرام ندارد. اگر بنا بود عالم فاسق در همه افرادش وجوب اکرام داشته باشد پس عالم عادل وفاسق یکسان می شدند، آنوقت دیگر قید اکرم العالم العادل می شد لغو. پس اکرم العالم العادل کأنه در کنارش نوشته شده است که تو علم اجمالی داری که یکی از این دو عالم فاسق وجوب اکرام ندارد. یا عالم فاسق هاشمی و یا عالم فاسق غیر هاشمی. یکی از این دو وجوب اکرام ندارد. چون اگر هر دو وجوب اکرام داشته باشند یعنی عالم فاسق مثل عالم عادل می ماند. خطاب اکرم العالم العادل قید عدالتش لغو می شود. خب علم اجمالی دارم یکی از این دو وجوب اکرام ندارد، ولکن اصالة الاطلاق می گوید شما اگر علم اجمالی داشتی که یکی از دو فرد از اطلاق خارج شده آیا می توانی بگوئی که پس هر دو فرد خارج شده اند؟ نه، اصالة الاطلاق می گوید بگو انشاءالله هر دو فرد خارج نشده اند فقط یکی از این دو فرد خارج شده اند. می شود حجت اجمالیه بر وجوب اکرام یکی از این دو عالم فاسق، ونتیجته الاحتیاط.

سؤال وجواب: این مقید منفصل است. مقید منفصل اگر مجمل بود مردد بود بین المتباینین، ما به اصالة الاطلاق تمسک می کنیم برای نفی تقیید زائد. حتی در مقید متصل هم ما این را گفتیم. ما نحن فیه که بهتر است مقید منفصل است، ظهور در خطاب اکرم العالم منعقد شده است هم عالم فاسق هاشمی را می گیرد و هم عالم فاسق غیر هاشمی را می گیرد. از خارج علم اجمالی پیدا کردیم به خروج احد الفردین از اطلاق اکرم العالم. این منشأ نمی شود که ما اصالة الاطلاق جاری نکنیم برای اثبات اینکه ثانی الفردین هنوز داخل در اطلاق اکرم العالم هست. ما اصالة الاطلاق جاری می کنیم. مثل اینکه شما از خارج فهمیدید که یا زید از اطلاق اکرم العالم خارج شده است یا عمرو، احتمال هم می دهید که هر دو خارج شده اند. علم اجمالی به خروج احد الفردین منشأ نمی شود که شما دیگر نه زید را اکرام کنی و نه عمرو را. اصالة الاطلاق می گوید بگو یکی از این دو خارج شده اند اما چرا هر دو خارج شده باشند. اصالة الاطلاق می گوید بگو هر دو هر دو خارج نشده اند فقط یکی خارج شده است. آنوقت حجت اجمالیه می شود که یا اکرام زید واجب است و یا اکرام عمرو ونتیجه اش احتیاط است.

اما در صورتی که خطاب مطلق بدلی باشد، این بحث مهمی است، مثل إن افطرت فأعتق رقبة، إن افطرت فأعتق رقبة مؤمنة. تارة ما از خارج فهمیدیم که یک وجوب بیشتر نداریم. تارة از خارج فهمیدیم دو تا وجوب داریم، و تارة شک می کنیم. اگر از خارج فهمیدیم وحدت حکم را، وحدت حکم به معنای وحدت آن حکمی است که مفاد این خطاب است. حکمی که مفاد خطاب إن افطرت فأعتق رقبة هست مفاد این خطاب چه حکمی است؟ وجوب است. و ما از خارج فهمیدیم که بیش از یک وجوب در عتق رقبه هنگام افطار عمدی در کار نیست. از خارج یقین داریم که دو تا وجوب در کار نیست. یقینا بیش از یک وجوب که مفاد خطاب إن افطرت فأعتق رقبة هست بیش از یک وجوب نداریم.

خب در این صورت درست است که عقلا ممکن است خطاب مطلق به اطلاقش باقی باشد، وآن خطاب مقید وجوب نباشد استحباب باشد. ما بیش از یک وجوب نداریم اما ممکن است استحباب داشته باشیم. عقلا ممکن است. إن افطرت فیجب عتق رقبة مطلقا، إن افطرت فیستحب عتق رقبة مؤمنة. عقلا این ممکن است. و لکن عرفا ما نمی توانیم خطاب إن افطرت فأعتق رقبة مؤمنة را حمل کنیم بر استحباب. چرا؟ برای اینکه حمل خطاب أعتق رقبة مؤمنة بر استحباب جمع حکمی است، و عرف تا جمع موضوعی ممکن باشد نوبت را به جمع حکمی نمی گذارد برسد. این یک قاعده ای است در عرف که جمع موضوعی به نظر عرف مقدم است بر جمع حکمی. مثال مشابهش را هم عرض خواهم کرد. پس حمل أعتق رقبة مؤمنة بر استحباب عقلا ممکن است ولی عرف می گوید اول ببینید جمع موضوعی داریم یا نداریم. خب ما نگاه می کنیم می بینیم می شود ما بیائیم موضوع خطاب إن افطرت فأعتق رقبة را که مطلق است تقیید بزنیم به مؤمنه. خطاب إن افطرت فأعتق رقبة حمل بشود بر رقبه مؤمنه. موضوع أعتق رقبة مطلق است، حملش می کنیم بر مقید که رقبه مؤمنه است می گوئیم مراد از إن افطرت فأعتق رقبة عتق رقبه مؤمنه است، آنوقت ظهور خطاب مقید در وجوب حفظ می شود. إن افطرت فأعتق رقبة مؤمنه ظهورش در وجوب حفظ شده است. عرف می گوید این راه دوم متعین است. درست است که عقلا دو راه هست، یکی حفظ اطلاق موضوع در أعتق رقبة، ولکن تصرف در محمول خطاب مقید، أعتق رقبة مؤمنة را این حکمش را که محمول است حمل کنیم بر استحباب. راه دوم این است که تقیید بزنیم موضوع خطاب مطلق را و رقبه را حمل کنیم بر رقبه مؤمنه. و الجمع الموضوعی مقدم بنظر العرف علی الجمع الحکمی و المحمولی.

مشابهش این است که: اگر یک خطابی گفت لابأس بترک اکرام العالم، یک خطابی گفت اکرم الفقیه، عرف چکار می کند؟ عرف می گوید اکرام فقیه واجب است و این لابأس بترک اکرام العالم حمل می شود بر عالم غیر فقیه. تسالم اصولیین بر این هست و این عرف هم هست. با اینکه راه دیگری وجود داشت، می شد شما اکرم الفقیه را حمل کنید بر استحباب، لابأس بترک اکرام العالم اطلاقش محفوظ بماند. چون لابأس بترک اکرام العالم با استحباب اکرام فقیه که تنافی ندارد. اما این عرفی نیست.

اگر یک جائی سؤال کردند که ما به مهمان غذا بدهیم؟ شما بگوئید لازم نیست. بعد یک روز دیگر بگوئید اگر آیة الله فلان آمد منزل، از او پذیرائی کنید و به او غذا بدهید. مردم چکار می کنند؟ چرا نمی گوئید خطاب اول قرینه می شود بر اینکه خطاب دوم را حمل کنیم بر استحباب؟! هیچ عرفی این کار را نمی کند.

سؤال وجواب: هر ظهوری احتمالش هست که مطابق با واقع نباشد. اما عقلاء این مکلف را معذور نمی دانند اگر پذیرائی نکرد از این آیة الله و مولا بر علیه او احتجاج می کند.

سؤال وجواب: فرق بین قضیه حقیقیه و قضیه خارجیه چیست؟! بالاخره خطاب مطلق با این خطاب مقید حساب که می شود احتمالش هست که این خطاب امر به اکرام این مرجع این از باب امر استحبابی باشد. امکانش که هست. ولی عقلاء معذور نمی بینند این مکلف را اگر اکرام نکند این مرجع تقلید را و بگوید ما یک روزی از مولا سؤال کردیم که مهمان می آید در خانه حتما ما باید از او پذیرائی کنیم؟ مولا گفت لازم نیست. پس بگوئیم اینجا هم لازم نیست از این مهمان بزرگوار پذیرائی کنیم بلکه مستحب است. عرف این را قبول نمی کند، می گوید مولا به تو گفت که مرجع تقلید وقتی درب منزل آمد از او پذیرائی کنید وبه او احترام کنید.

سؤال وجواب: چون موضوع خاص اخص است، این اظهر است در موضوع خودش. و عرف نگاه نمی کند به اطلاق محمول که ما وجوب را از اطلاق محمولی فهمیدیم.

این در صورتی که وحدت حکم احراز بشود. اگر تعدد حکم احراز بشود که ما بدانیم دو تا وجوب داریم، خب اینجا ملتزم می شویم به تعدد وجوب، می گوئیم یک وجوب رفته روی عتق رقبه و یک وجوب رفته روی عتق رقبه مؤمنه. خب وجهی ندارد که ما حمل مطلق بر مقید کنیم. یک وجوب رفته روی جامع، وجوب دوم رفته روی فرد و حصه. مثل اینکه مولا به عبدش می گوید حتما نان بخر، حتما نان کنجدی بخر. حالا اگر این عبد رفت نان کنجدی خرید امتثل کلا الامرین، اگر نان غیر کنجدی خرید امتثل الامر بالجامع و لم یمتثل الامر بالحصة. این در صورتی است که تعدد حکم مراد تعدد آن حکمی است که مفاد خطاب مطلق است. اگر خطاب مطلق مفادش وجوب است، تعدد حکم یعنی تعدد وجوب، یک وجوب رفته روی جامع و یک وجوب رفته روی فرد.

اما در جائی که شک بکنیم کما هو المتعارف که آیا اینجا تعدد حکم است یا وجدت حکم، ببینیم مقتضای اصل اولی چیست؟

سه نظر در مقام هست:

نظر اول: نظر آقای خوئی ره است. فرموده است که تعدد حکم به نحو عرضی معقول نیست، باید به نحو طولی باشد. یعنی چه؟ یعنی معنا ندارد بطور مطلق مولا امر به جامع بکند و امر به حصه. تنها راه معقول این است که امرش به جامع مترتب باشد بر عصیان امر به حصه. بگوید نان کنجدی بخر، اگر نان کنجدی نمی خری لااقل نان بخر. مرحوم آقای خوئی فرموده امر به جامع و امر به حصه که از آن تعبیر می کنیم به تعدد حکم، به نحو عرضی معقول نیست باید به نحو عرضی معقول نیست باید به نحو طولی باشد، یعنی امر به جامع مترتب باشد بر عصیان امر به حصه.

این یک نظر است، که نتیجه این می شود که ما در مانحن فیه نباید خطاب أعتق رقبة و أعتق رقبة مؤمنة را حمل کنیم بر تعدد حکم. چون تصرف می شود در محمول، تصرف می شود در خطاب امر که مشروطش می کنید به ترتب. تصرف می شود در خطاب امر در خود حکم، و تصرف در حکم جمع حکمی است و انسان نباید با وجود جمع موضوعی جمع حکمی انجام بدهد.

دو نظر دیگر نظر آقای صدر وآقای سیستانی است که انشاءالله فردا عرض می کنیم.